

رسالة محمد

١٢٢٥٩

وزارت علوم ، تحقیقات و فناوری



دانشکده هنرهای تجسمی

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته نقاشی

عنوان رساله نظری:

اگزستانسیالیسم و بررسی آن در آثار فرانسویس بیکن، آلبرتو جاکومتی و ژان دوبوفه

استاد راهنما :

جناب آقای مهدی حسینی

استاد مشاور :

دکتر محمد ضیمران

عنوان رساله عملی :

انسان معاصر در تصویر

استاد راهنما:

دکتر همایون سلیمی

نگارش و تحقیق:

ظاهره صمدی طاری

شهریور - ۱۳۸۷

۱۳۸۸ / ۵ / ۱۵

دانشگاه هنر

ورود به دبیرخانه دانشگاه هنر
شماره ۱۴۱۵۰۴۳
تاریخ ۱۳۸۷-۱۶/۱/۱۶

۱۲۱۲۵۹

تقدیم به خانواده عزیزم ، به ویژه پدر و مادر عزیزم که گرمای محبت و حمایتشان همیشه جسارت
تلاش و ادامه زندگی را در من زنده نگه داشته است.

با سپاس و قدر دانی از اساتید محترم دانشگاه هنر به ویژه استادان عالیقدر راهنما،
استادمهدی حسینی ، استاد همایون سلیمی و استاد محمد ضیمران که راهگشای من در طول دوران
تحصیل و در ارائه پایان نامه ام بوده اند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
چکیده.....	۱.....
مقدمه.....	۲.....
فصل اول : کلیاتی در باب آگزیستانسیالیسم	
۱-۱- آگزیستانسیالیسم چیست؟.....	۴.....
۱-۲- پدر فلسفه وجودی و انواع آگزیستانسیالیسم.....	۹.....
فصل دوم: سارتر (فیلسوف مهم مکتب آگزیستانسیالیسم) و موضوعات اصلی در این فلسفه	
۲-۱- ژان پل سارتر.....	۱۷.....
۲-۲- وجود مقدم بر ماهیت.....	۲۰.....
۲-۳- درون گرایی.....	۲۳.....
۲-۴- انتخاب و تعهد.....	۲۵.....
۲-۵- دلهره و اضطراب.....	۲۶.....
۲-۶- وجود و دیگران.....	۲۷.....
۲-۷- زیبایی شناسی سارتر.....	۳۰.....
فصل سوم: بحران انسان قرن ۲۰ و ارتباط آگزیستانسیالیسم و هنر.....	۳۸.....

فصل چهارم: اگزیزتانسالیسم و بررسی آن در آثار فرانسیس بیکن ، جاکومتی، ژان دوبوفه

۴-۱- فرانسیس بیکن..... ۴۵

۴-۱-۱- بیکن و اگزیزتانسالیسم..... ۴۹

۴-۱-۲- تحلیل چند اثر ۵۶

۴-۲- جاکومتی..... ۶۶

۴-۲-۱- جاکومتی و اگزیزتانسالیسم..... ۷۱

۴-۲-۲- تحلیل چند اثر ۸۰

۴-۳- ژان دوبوفه..... ۸۵

۴-۳-۱- ژان دوبوفه و اگزیزتانسالیسم..... ۹۰

۴-۳-۲- تحلیل اثر..... ۹۵

فصل پنجم : نتیجه گیری..... ۹۸

فهرست منابع و ماخذ..... ۱۰۲

شرحی بر آثار عملی و آلبوم آثار..... ۱۰۶

چکیده

انسان و محیط پیرامونش همیشه مورد توجه هنرمندان و فیلسوفان و منتقدین قرن در طول تاریخ بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، ضربه ناشی از جنگ و متعاقب آن تهدید ماندگار انهدام دنیا و نفوذ و گسترش فقر و پیدایش هر چه بیشتر اختلافات طبقاتی در جهان سرمایه داری و به دنبال آن ترس همیشگی و ایجاد شده از بی ارزشی زندگی، اعتراض هنرمندان بسیار حساس را در پی داشت، در چنین شرایطی یکی از تاثیر گذارترین مکتبهای فلسفی در قرن ۲۰ که تاثیرات بسیار فراوانی بر ادبیات و سایر هنرها داشته است، مکتب ادبی و فلسفی اگزیستانسیالیسم می‌باشد. این مکتب به دلیل ترسیم خاص خود از موقعیت انسان، رایج ترین مکتب ادبی و فلسفی زندگی انسان جدید به شمار می رود.

براین اساس، این نقطه نظر مورد مطالعه قرار گرفته، که چه ارتباطی می تواند بین این فلسفه و آثار هنری، به خصوص نقاشی وجود داشته باشد، تا از طریق آن، ما به این نکته رهنمون شویم که نگاه فلسفی و اندیشه ها و شرایط اجتماعی معاصر تا چه حدی می تواند بر هنرمندان و آثارشان تاثیر بگذارد. لذا در پیرو این مطلب، در میان انبوه نقاشانی که می توان آنها را در پیوند با این فلسفه مورد مطالعه قرار داد، نقاشانی چون فرانسیس بیکن، جاکومتی و ژان دوبوفه را با در نظر گرفتن شیوه شخصی هر یک که یکی از شاخصه های هنری آنها می باشد، برای این تحلیل در نظر گرفته شده است، تا جدا از نگاه نقاشانه آنها به موضوع انسان و اجتماع پیرامونش، یک دیدگاه فلسفی را نیز در چگونگی و چرایی نوع شخصیت پردازی و فضا سازی آثارشان مورد تطبیق قرار دهیم.

مقدمه

قرن بیستم و سالهای جنگ جهانی دوم، سالهایی سراسر تنش زا بوده است و می‌توان این سالها را، سالهای تأثیر پذیری سیاست و علم و فلسفه و هنر بر یکدیگر دانست. اگر دردوره‌ای، تنها از هم پاشیدگی اجتماع موضوع اصلی و مورد توجه هنرمندان و فیلسوفان بوده است، در این دوره تجزیه و از هم پاشیدگی خود انسان نیز مطرح می‌باشد، بنابراین هستی بصورت اندوه، ترس و مرگ در وجود انسان در مانده و بی‌پناه ظاهر می‌شود واضطراب شاید اهمیتی بیشتر از خود انسان پیدا می‌کند. همراه با یأس و ناامیدی به بارآمده از اتفاقات این قرن، جریانات هنری نیز تحت تاثیر قرار گرفتند، چنانچه اکسپرسیونیسم، سرسخت‌تر و پرخاشگرت‌تر و شورشی‌تر می‌شود، طنز دادائستی، تلختر می‌شود و هنر فرمالیستی بر جدایی هر چه بنیادی‌تر از دنیای شکل‌های ظاهری اصرار می‌ورزد. در چنین شرایطی مکتب ادبی و فلسفی اگزیستانسیالیسم بصورت یکی از فرم‌های اصلی فلسفه در قرن بیستم، به دلیل نگاه خاصش به مسئله هستی توانست بر سایر هنرها نیز تاثیر بگذارد. این فلسفه چنانچه شرح داده خواهد شد، تمام توجه خود را به سوی انسان و هستی او معطوف می‌کند و نظریات ژان پل سارتر بیش از پیش مورد توجه قرار می‌گیرد. فردگرایی (Individualism)، انسان بیگانه و تنها، ترس و دلهره دائمی و انتخاب و آزادی فردی و غیره، همه از موضوعات مورد توجه در این فلسفه می‌باشد. در این راستا با توجه به مطالبی که شرح داده می‌شود و با توجه به نقاشانی چون فرانسیس بیکن، ژان دو بوفه و جاکومتی، ارتباط میان هنر و اگزیستانسیالیسم را مورد بررسی قرار داده و در این میان پیوندهایی را بین این سه هنرمند در پیوند با فلسفه اگزیستانسیالیسم جستجو خواهیم کرد، تا دریابیم که نامیدن این سه هنرمند به عنوان نقاشان اگزیستانسیالیست تا چه حد می‌تواند

درست باشد؟ در این رابطه شیوه شخصی هر هنرمند را که شاخص نیز می باشد، در ارائه آثارش مدنظر قرار می دهیم تا بواسطه آن بتوانیم نگاه ویژه هر یک از این سه هنرمند را به مسأله انسان وهستی، هم از دید نقاشانه و هم از دید فلسفی مورد بررسی قرار دهیم.

فصل اول : کلیاتی در باب آگزستانسیالیسم

۱-۱- اگزیستانسیالیسم چیست؟

اگزیستانسیالیسم^۱ یا اصالت وجود، به عنوان یک فلسفه، یا چشم اندازی از زندگی و دنیا، پدیده‌ای بزرگ مربوط به قرن بیستم می باشد. در واقع اگزیستانسیالیسم فلسفه ای بود که در حین اشغال فرانسه توسط نیروهای فاشیستی و پس از جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵ گسترش پیدا کرد.

این مکتب ادبی و فلسفی نقش مهم و اساسی را در روانشناسی دو نیمکره غرب و شرق ایفا کرده است. اگزیستانسیالیسم به عنوان لحظه ای فلسفی شروع به کار کرد و سپس مذهب را و پس از آن آهسته آهسته قوانین و روانشناسی را تحت تاثیر خود قرار داد و بیشترین اثرش روی هنر، ادبیات و به طور کلی فرهنگ بود.

هیچ فردی نمی تواند موقعیت رایج ترین تمدن غرب را بدون کمترین درکی از فلسفه اگزیستانسیالیسم متوجه شود. تأثیرات این مکتب بسیار فراگیر و نافذ بوده است.

این فلسفه نشانه های بسیار روشنی از عکس العمل قرن بیستم در رابطه با زندگی و مسائلی از قبیل از خود بیگانگی و تنهایی انسان می باشد.

یکی از مورخین ادبی و منتقد معروف فرانسوی، به نام پیرد و بوادفر^۲ چنین اظهار کرد که، «در روزگار ما یک بار دیگر همانند قرون وسطی، فلسفه رهبر معنوی به خصوص در حوزه ادبیات و سایر هنرها گشته است».^۳

اگزیستانسیالیسم واژه ای است که در نیمه اول قرن بیستم ساخته شده، این کلمه به معنی وجود و به معنی اصالت وجود و یا تقدم وجود می باشد.

1-Existentialism

2-P.de Boideffre.

3- رضا سید حسینی، مکتبهای ادبی جلد ۲، ۱۳۷۶، ص ۹۶۱.

فلسفه پردازی اگزیستانسیالیستی در درجه اول به مقام انسان در جهان و جامعه و چگونگی روابطش در زندگی، جامعه و انسان های دیگر مربوط می شود. این بدین معنا نمی باشد که این فلسفه، پیروزمندانه تصویر اصیل از روابط اجتماعی ترسیم می کند زیرا که تحلیلش از زندگی معاصر و روانشناسی انسان و حتی ارزیابی رویدادها و حوادث، صرفاً بر تجربه انسان بورژوا مبتنی است. آنها با آن که نمی خواهند در چارچوب بسته تفکر انسان مدارانه باقی بمانند، اما نمی توانند خودشان را تماماً از زیر نفوذ آن برهانند، زیرا که نظرات خود آنها محصول روند بیگانگی است، چنانچه خودشان نیز شخصیت فردی و در واقع خود فرد را نقطه اتکا در روند زندگی می دانند و تمامی تفکرات و نظرات خود را بر پایه فرد، پی ریزی می کنند.

اما همچنان که می بینیم، این فرد نیز در برابر و در کنار انسان های دیگر، برای خودش و برای دیگران وجود دارد و زندگی می کند، از این رو اگزیستانسیالیستها آن را همزیستی می نامند، اما اگزیستانسیالیستها، همین همزیستی یا زندگی با همدیگر را یعنی زندگی در جامعه را به شکل زندگی واحدهای تک و فردی در نظر می گیرند. بدین صورت، آنها انسان را به شکل مجرد و همچنین روابط اجتماعی را نیز به صورت تجریدی در نظر می گیرند. در اثر آلبر کامو¹ یعنی بیگانه، قهرمان داستان، مورسو در روند جریان داستان هنگامی که مورد اتهام قرار می گیرد، به بیان کامو از دروغ گفتن سرباز می زند و نمی خواهد در بازی همگان شرکت کند، از این جهت بیگانه است.

خشونت و شکست جامعه مدرن قرن بیستم، به صورت بسیار وسیعی می تواند به این فلسفه نسبت داده شود. بنابراین این فلسفه یکی از فرمهای انسان شناسی است که به سرعت گسترش پیدا کرد.

یکی از مسائلی که باعث گسترش هر چه بیشتر این مکتب فلسفی بود، این نکته می باشد که پیروان مکتب اغلب، مفاهیم و پیامهای آن را بیشتر به صورت فرم هنری انتقال می دادند

1 - Albert Camus, (1913-1960).

تا در یک قالب خشک به صورت کتابهای قطور فلسفی. به طوری که آنها اغلب از رمان، نمایشنامه، فیلمها و به طور کلی هنر، برای انتقال مفاهیم خود بهره می بردند. می توان پس زمینه و ریشه تفکر اگزیستانسیالیسم را به قدمت همان ریشه طغیان و سرکشی در بهشت دانست. این انسان است که تسلیم وسوسه شیطان شد و به خدا شدن تمایل داشت تمامی سرچشمه های قدرتهای مافوق بیرون را پس زد. ژان پل سارتر^۱، یکی از متفکرین مهم اگزیستانسیالیسم چنین گفت:

«هیچ چیز در بهشت جا نمانده ... نه هیچ کس که به من دستور دهد... من

محکومم که فقط قانون خودم را داشته باشم نه کس دیگری را. انسان کسی است که مسئولیت وجودش، خدا شدن است»^۲.

اگزیستانسیالیسم واکنشی در برابر ناتورالیسم^۳ و فلسفه ماتریالیسم^۴ عصر روشنگری بود. در واقع موضوع مهم در این مکتب، اصالت بشر است.

اصالت بشر در مقابل «اصالت ماده» (ماتریالیسم) و نیز در برابر اصالت ایده (ایدئالیسم) می باشد. چنانکه جهانی جز جهان بشری وجود ندارد. هر چه هست دنیای است که بشر خود به وجود آورده است. اوست که باید مرزهای جدید را بگشاید و بیرون از جهان دیروز، به جلو رود.

«سارتر به اجمال بسیار اختلاف خود را با ماتریالیست ها و ایدئالیستها نشان می دهد. او معتقد نیست که عمل صرفاً زاده محیط است، همچنین معتقد نیست که فرد از محیط، یعنی جهان بیرون از خود، یکسره فارغ است؛ بلکه به عقیده او هر حقیقتی و هر عملی، هم

1-Jean Paul Sartre, (1905-1980).

2 - Bill Crouse, <http://www.rapidresponsereport.com/briefingpapers/EXIST.pdf>,p2-3.

3-Naturalism.

4-Matricalism.

متضمن محیط خود است و هم محیط متضمن درون گرایی انسان، یعنی آنچه بشر از خود می‌سازد.^۱

شعار اگزستانسیالیسم، نشان دادن، برای دگرگون ساختن است. این جمله بدان معنی می‌باشد که بدی نخست باید کشف شود تا بتواند در مرحله بعدی دگرگون شود. چنانچه، وظیفه نویسنده و هنرمند، نشان دادن نابسامانیها و زشتیها است. در واقع وی جز بدیها و زشتیها نباید چیز دیگری را نشان دهد. پس بنابر آنچه گفته شد، در این آثار دنیایی که ترسیم می‌شود، نه تنها عکس برداری ساده‌ای از دنیایی با تمام خوبی‌ها و زشتی‌های آن نمی‌باشد بلکه تصویر جهانی آرمانی نیز نیست و برعکس، تصویر و ترسیمی از آن قسمتی از زندگی و دنیا می‌باشد که به اشتباه به وجود آمده و باید دگرگون شود.

از این رو برخی می‌پندارند که اگزستانسیالیسم و مکتب ناتورالیسم با هم پیوند دارند. همان طور که می‌دانیم مکتب ادبی ناتورالیسم به رهبری «امیل زولا» در قرن ۱۹ به وجود آمد. دنیای به وجود آمده در این آثار نیز تیره و یأس آلود هستند. اما آنچه که تمایز این دو مکتب را به خوبی نمایان می‌کند، این مطلب است که ناتورالیستها معتقد به جبر هستند و انسان را مقهور طبیعت می‌دانند، ولی بالعکس، اگزستانسیالیستها معتقد به اختیار و آزادی فردی هستند، مقوله‌ای که یکی از مباحث اصلی در این مکتب می‌باشد.

در ناتورالیسم، قهرمان‌ها مجبور می‌شوند که به اعمال و رفتاری دست زنند و سرنوشت آنان در واقع چنین بوده است که به آن کارها متمایل شوند و خودشان مفری برای رهایی از آن نداشته‌اند. براین اساس سارتر معتقد است که چنین رویکردی نمی‌تواند در مخاطب خود تاثیر بگذارد و او را بیدار کند، زیرا که این امر بر مخاطب آشکار می‌شود

۱- ژان پل سارتر، اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، ۱۳۶۱، ص ۱۶.

که زشتی‌ها و کج رویهای زندگی، کاملاً امری جبری و تقدیری است. در صورتی که قهرمان اگزیستانسیالیستی آزادانه و با انتخاب خود به این راه و آن راه قدم می‌گذارد، پس از این رو مخاطب این آثار، ناگهان بیدار شده و متوجه آزادی و مسئولیت خود خواهد شد و در واقع از بدی می‌هراسد. این ایجاد هراس، به منظور توجه بیشتر به بدیها و آگاه کردن ذهنهای جستجوگر به داشتن مسئولیت و انتخاب راه خود در زندگی می‌باشد. انسانی که متوجه این پلیدی‌ها نشود، ممکن است که کم‌کم با آنها خو گیرد و رفته رفته احساس وحشتی را که باید در دل خود داشته باشد را فراموش کند.

شاید بتوان چنین اظهار کرد که خوش بینی اگزیستانسیالیسم در آن است که معتقد است بشر بی هیچ مددی و کمکی، تنها به اتکای شخصی خود می‌تواند به سوی آینده آرمانی خود پیش رود.

پس پایه اولیه قوانین اگزیستانسیالیسم پیدا کردن تعادلی میان آزادی و مسئولیت پذیری است.

دو نگاه اصلی اگزیستانسیالیسم، بودن، در این دنیا و نیستی می‌باشد. بودن در این دنیا به معنای وجود در این دنیا و بودن در اطراف است. نیستی، یعنی آگاهی از خود برای تصمیم‌گیری حتی خود بودن.

با چنین تعاریفی، تصویر کلی از اگزیستانسیالیسم خواهیم داشت، چنانچه می‌توانیم بگوییم، اگزیستانسیالیسم یا وجودگرایی، تمام توجه خود را به سوی انسان معطوف می‌کند و فردگرایی، انسان بیگانه و تنها، ترس و دلهره دائمی و انتخاب و آزادی فردی و غیره از موضوعات مورد توجه در این مکتب قرار می‌گیرد.

۱-۲- پدر فلسفه وجودی و انواع اگزیستانسیالیسم

شناخت انسانهای مورد ترسیم در دنیای اگزیستانسیالیسم بسیار مشخص است، زیرا که بسیاری از آنان در قصه ها و نمایشنامه های قرن بیستم زندگی می کنند. این نوع انسانها، آدمهایی مغشوش، گیج و دست پاچه و ترکیبی از قدیسین و بزهکاران هستند که در واقع معصومیت آنها همیشه با تجربه مخرب آنها در حال برخورد است. این آدمها، اغلب در وضعیتی از شرایط زندگی قرار می گیرند که مساله وجود برای آنها دارای اهمیت به سزایی می شود. آنان در دنیایی سکونت دارند که اصول اخلاقی در آن غائب است و تمامی امیدها و آرزوهای آنها مورد تهدید قرار گرفته است.

«در پایان قرن هجدهم میان عقل گرایی عصر روشنگری و روح در حال اعتلای مکتب رومانتیک تعارض ایجاد شده بود. اما نمی توانیم فلسفه وجودی را با مکتب رومانتیک متصل کنیم، جز بدین معنا که هر دو با آنچه عقل پرستی تنگ نظرانه می پنداشتند مخالف بودند. اما فیلسوفان وجودی با زیباپرستی و احساساتی گری همان قدر مخالف بودند که با عقل گرایی.»

«سورن کی یر کگار»^۱ (۱۸۱۳-۱۸۵۸) را عموماً پدر فلسفه وجودی جدید محسوب می کنند و او نخستین فیلسوف اروپایی است که فیلسوف وجودی (اگزیستانسیالیست) نام می گیرد.^۲

اگر به ارتباط میان زندگی و اندیشه ها و تفکرات وی توجه کنیم، متوجه خواهیم بود که او از بسیاری جهات مثال بارز یک فیلسوف وجودی است.

1- Soren Kierkegaard, (1813-1858).

۲- جان مک کواری، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۴۷-۴۶.

در واقع ارتباط میان زندگی و تفکرات شخصی، مسئله ای است که بدون هیچ تردیدی، در میان بسیاری از فیلسوفان وجودی عامل بسیار مهمی بوده است. توجه به این ارتباط در میان هنرمندان، آنهایی که تحت تاثیر این فلسفه بوده اند نیز بسیار شایان ذکر خواهد بود.

کی یر کگار، متفکر اگزیستانسیالیست مسیحی دانمارکی، که او را پدر این مکتب نام بردیم، تربیت دینی بسیار سختی داشت. سپس ماجرای عشقی ناخوشایندی هم برایش پیش آمد که نامزدی وی با دختری جوان به نام رگینا اولسن و ناکام ماندن این ماجرا بوده و مضاف بر آن وی از لحاظ اخلاقی، بسیار خودنگر و خلق و خوئی سودایی نیز داشت چنانچه «او در بیست و سه سالگی در روزنامه اش خطاب به خودش چنین نوشت که «از درون به دو نیم شده و هیچ امیدی به رسیدن به زندگی شاد دنیوی ندارد. بنابراین بعید می‌نماید که کسی از این واقعیت شگفت زده شود که در نزد چنین شخصی تصور فرد یا انسان استثنایی مقوله اصلی باشد، یا تفکر شخصی و درونی [Subjectivity] و شدت احساس به عنوان معیارهای حقیقت و اصالت تحسین شوند. براساس این دیدگاه، ما در لحظات پرتهاپ وجود و به ویژه لحظات اتخاذ تصمیم های دردناک است که با حاق واقعیت آشنا می شویم»^۱.

انجام دادن انتخاب به قدری با اهمیت می باشد که مسئله انتخاب صحیح مطرح نمی‌باشد، بلکه مسئله مهم و مورد توجه توان و اشتیاق و شوری است که آدمی با آن انتخاب می کند، زیرا بدین وسیله است که انسان می تواند شخصیت بی کران درونی خود را نمایان کند.

۱- جان مک کواری، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید خنایی کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۴۷.

مسئله فردگرایی اخلاقی از اعتراض وی به باور افلاطون که می‌گفت همه یک هدف مشترک دارند و می‌توانند به دسته‌بندی بزرگتر خوبی تقسیم شوند، رشد پیدا کرد. کی‌یرکگار به نظر افلاطون شک داشت و چنین اظهار کرد که هر فردی یک ویژگی خاص برای واژه درستی و درست بودن برای خود دارد که این درستی در واقع برای تمام موجودات متفاوت است یعنی معناهای گوناگونی در نزد هر یک از افراد دارد. هر فردی باید مسیر و راه خودش را بدون کمک کائنات طی کند.

به نظر وی هر فردی راه مخصوص و متفاوت برای خودش در رسیدن به کمال دارد. اگر چه این مراحل که مردم برای رسیدن به این هدف دارند، مشابه به دیگران است. برای مقابله با تصمیمات اخلاقی، اگزیستانسیالیسم باور داشته و دارد که هیچ جواب درست یا اشتباهی برای مقابله با قضاوت وجود ندارد.

«کی‌یرکگار هیچ خلف بلافصلی نداشت، در حقیقت، کار او در قرن نوزدهم چندان جلب توجه نکرد و در قرن حاضر بود که او به جایگاهی که اکنون دارد می‌رسد. با این همه گرایش‌هایی که او ارائه داد اندک زمانی بعد به صورتهای مختلف ظاهر می‌شوند. فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) را بایست در تکوین فلسفه وجودی معاصر به اندازه کی‌یرکگار با اهمیت محسوب کرد. هم‌هایدگر و هم یاسپرس به تفصیل درباره فلسفه نیچه قلم زده‌اند و او را شخصیتی راهگشا در ظهور فلسفه وجودی محسوب کرده‌اند. و در حقیقت در کل تاریخ فلسفه نیز، زیرا نیچه به عصر کلاسیک فلسفه غربی پایان می‌دهد و جهان تازه غریب روزگار کنونی را اعلام می‌کند»^۱.

۱- جان مک کواری، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۴۹-۴۸.

فریدریش نیچه^۱ که وی آلمانی بوده است، همانند کی یرکگور دارای زمینه اعتقادی دینی بود، همچنین وی از خانواده ای روحانی برخاسته بود، اما با وجود همانندی هایی در تفکر او با تفکر کی یرکگور، فلسفه وجودی نیچه به صورت متفاوتی ظاهر گشت. چنان که می توان گفت «در حالی که کی یرکگور دل مشغول چگونه مسیحی شدن بود، نیچه دل مشغول آن بود که چگونه باید از مسیحیت دست برداشت یا به تعبیر بهتر، چگونه باید از آن فراتر رفت. ایمان مسیحی را نیچه «خودکشی آرام آرام عقل» محسوب می کرد.

شاید کی یرکگور این گونه «قربانی کردن عقل» را می توانست بپذیرد، ولیکن نیچه نه؛ زیرا او مسیحیت را متضمن قربانی کردن و حتی مثله کردن روح انسان و آزادگی آن می فهمید. او برای چیره شدن بر مسیحیت، تعلیم دیگری به جای آن می گذاشت و آن تعلیم ابر انسان بود: انسان سبقت ربوده از خویش. این تعلیم اثبات و تائید جهان و زندگی است و لذا نظری معکوس با مذمت دنیا در مسیحیت است.»^۲

درباره مفهوم «مرگ خدا» در اندیشه نیچه نوشته های بسیاری وجود دارد؛ خدا مرده است! خدا مرده می ماند! و ما او را کشته ایم! مرگ خدا به یک مفهوم انسان را از هر قیدی آزاد می کند اما معنای دیگری نیز در لایه های آن قرار دارد که به فلسفه نیچه، جنبه سودایی می دهد. وجود نداشتن خدا و یا مرگ خدا ما را به عصر نیست انگاری می کشد. این تفکر شاید نیچه را در بن بست قرار می داد ولی در هر حال، فلسفه وجودی آلمانی، در دوره بعد سعی در بیرون آمدن بن بست کرد که نیچه خود را در آن قرار داده بود.

1- Friedrich Nietzsche, (1844-1900).

۲- جان مک کواری، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۴۹.

کارل یاسپرس^۱ که وی نیز آلمانی بود (۱۸۸۳-۱۹۶۹)، در ابتدا کار خودش را با روانپزشکی شروع کرد و پس از آن بود که وی به آنچه که (موقعیت های مرزی) زندگی می نامید علاقه مند شد، شاید به تعبیری همان شرایط و موقعیتهایی که انسان در شرایط بحرانی و حاد زندگی خود با آن روبرو می شود، شرایطی که انسان خودش را یکه و تنها در برابر کوهی از حوادث می بیند و حقایق پنهان آشکار می شود و یا به تعبیر وی، حقیقت تعالی برانسان آشکار می شود. نوشته ها و اندیشه های وی، در واقع مطالعه ای است در باب نسبت های موجود میان انسان و جهان و از طرفی میان انسان و تعالی.

شخص دیگری را که در فلسفه اگزیستانسیالیسم باید به آن اشاره کرد، مارتین هایدگر^۲ (۱۸۸۹-۱۹۷۶) می باشد.

وی فیلسوف آلمانی و از نمایندگان مشهور فلسفه اگزیستانسیالیسم می باشد. اثر عمده وی، هستی و زمان، مورخ ۱۹۲۷، به تصدیق متفق علیه عموم، موثرترین تحلیل از وجود انسان می باشد که از ابتدای ظهور این جنبش در فلسفه به وجود آمده است. شاید بتوان چنین اظهار کرد که فلسفه وجودی (اگزیستانسیالیست) فرانسوی از همه فلسفه های وجودی به شهرت بیشتری نائل شده است. نوع غیر مسیحی فلسفه وجودی، ریشه های فلسفی خود را در فلسفه وجودی آلمانی و به ویژه فلسفه هایدگر دارد، اما این فلسفه در تجربه فرانسوی و اروپایی قرن بیستم ریشه های بسیار مستحکمی دارد. در واقع با شکست فرانسه در جنگ و ظهور تنش ناشی از جنگ، فلسفه اگزیستانسیالیست در میان فیلسوفان فرانسوی پیش از پیش مورد توجه قرار گرفت.

1-Karl Jaspers, (1883-1969).

2- M. Heideger, (1889-1976).